

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شنبه ۹۹/۱۱/۴

جلسه ۶۳۹

کلام در این بود که اگر یک عامی به ضمیری متعقب شد، یقین داشته باشیم تمام افراد عام مراد نیست بلکه بعضی از افراد عام مراد است، آیا این باعث می شود که اصالة العموم در عام جاری نشود و باعث این شود که به عموم عام اخذ نکنیم یا نمی شود؟

اینجا چند مطلب هست. یک مطلبی آقای صدر ذکر کرده، که این مطلب در واقع یک بحث تحلیلی است و یک ثمره عملیه هم دارد. این بحث مفید است ما این را عرض می کنیم و بعد، آن چه مقتضای صناعت هست را بیان می نمایم.

یک فرمایشی مرحوم آخوند دارند. ایشان می فرماید: در جایی ظواهر حجت است که ما شک در مراد داشته باشیم نه اینکه شک، در کیفیت اراده باشد. مثلاً در آیه شریفه «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ... وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» ما یک ظهوری داریم و آن عموم المطلقات است (اصالة العموم). مقتضای این ظهور این است که همه مطلقات - چه رجعی و چه بائن - مراد باشند. یک ظهور دیگری داریم و آن تطابق بین ضمیر و مرجع است که به آن اصالة عدم الاستخدام گفته می شود یعنی اصل این است که از ضمیر همان معنایی اراده شود که از مرجع اراده شده. اینکه از مرجع یک معنایی اراده شود و از ضمیر یک معنای دیگری اراده شود خلاف ظاهر است. مرحوم آخوند قبول دارند که ظهور در عدم استخدام است، ظهور در تطابق بین مرجع و ضمیر است ولی می فرماید: این ظهور حجت نیست زیرا ظواهر در جایی حجت است که ما شک در مراد متکلم داشته باشیم اما اگر مراد متکلم واضح بود و در کیفیت اراده شک داشتیم دیگر ظهور در این جا حجت نیست.

این بحث در سه جا ثمره عملیه دارد ۱- لفظی در کلامی استعمال شده باشد و آن لفظ در یک معنایی ظهور داشته باشد مثلاً در آیه شریفه «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» صعيد به معنای تراب است منتهی

نمی دانم آیا موضوع له و معنای لغوی صعيد، تراب است یا اینکه اینجا مجازاً استعمال شده است. خب اگر گفتیم در جایی که شك در کیفیت اراده و استناد باشد ظواهر حجت هستند، آن گاه می گوئیم: استناد علامت حقیقت است. لفظ صعيد در معنای تراب استعمال شده است غایة الامر نمی دانم معنای حقیقی این لفظ، تراب است یا تراب معنای مجازی این لفظ است. اگر گفتیم اصالة الحقیقة و اصالة الظهور این جا حجت است معنای لغوی و حقیقی را اثبات می کند.

۲- در دوران امر بین تخصیص و تخصص مثل اینکه یقین دارم لعن زید جایز نیست منتهی نمی دانم زید از بنی امیه است و از «لعن الله بنی امیه قاطبة» تخصیص خورده یا اینکه او از بنی امیه نیست و تخصصاً از این خطاب خارج است.

۳- مورد سوم ما نحن فيه است. «و الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ ... وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» مرجع و المطلقات عام است و می دانیم قطعاً مراد از ضمیر عام نیست و در آیه مختص به مطلقات رجعیه است منتهی نمی دانیم اینجا استخدام است یعنی از مرجع عام اراده شده و از ضمیر بعضی از افراد مرجع اراده شده یا اینکه این جا عدم استخدام است و بین ضمیر و مرجع تطابق وجود دارد یعنی همان طور که از ضمیر، بعض اراده شده از مرجع نیز بعض اراده شده و عام نیست. خب آیا می شود گفت: «متقاضی تطابق بین ضمیر و مرجع این است که المطلقات عام نیست» تا بعد بگوئیم: «اصالة العموم در المطلقات با اصالة عدم الاستخدام تعارض می کند و از حجیت می افتد.»؟

مرحوم آقای آخوند فرمود: ظواهر مطلقاً در جایی حجتند که شك در مراد متکلم باشد اما اگر مراد متکلم معلوم است اما شك، در کیفیت اراده هست دیگر ظواهر حجت نیستند. خب در ما نحن فيه در تطابق بین ضمیر و مرجع، ما شك در مراد متکلم نداریم و می دانیم که مراد متکلم خاص است و او، رجعیات را اراده کرده، شك ما در استخدام و عدم استخدام است. آخوند ره می فرماید: این ظهور حجت نیست لذا احتمال دارد استخدام باشد.

خب جناب آخوند ره این را شما از کجا می فرمایید؟ ایشان می فرماید: زیرا دلیل حجیت ظواهر سیره عقلاست. سیره عقلاء دلیل لبی است و باید به قدر متیقن آن اخذ نماییم و آن جایی است که شک در مراد متکلم باشد اما اگر شک در کیفیت اراده متکلم باشد دیگر جای حجیت ظواهر نیست.

آقای صدر چهار کلمه حرف دارند و ما ان شاء الله این چهار کلمه را عرض می کنیم. کلمه اول: اینکه آخوند ره می فرماید «سیره عقلاء دلیل لبی است و باید به قدر متیقن آن اخذ کرد» در هر دلیل لبی ای درست نیست بلکه در مثل اجماع درست است چرا که ما نمی دانیم مجمعی چه چیزی اراده کرده اند لذا باید به قدر متیقن آن اخذ نماییم اما در سیره عقلاء ما نمی توانیم بگوییم: «چه می دانیم عقلاء چه چیزی اراده کرده اند» زیرا ما خود جزء عقلاء هستیم. این مثل این می ماند که یک کسی الان حکمی را جعل کند اما در عین حال بگوید من نمی دانم چه چیزی جعل کرده ام لذا باید به قدر متیقن اخذ کنم. خب خود ما، جزء عقلاء هستیم لذا نمی توانیم بگوییم: «چه می دانیم چه چیزی اراده شده» لذا باید به وجدان مراجعه کرد و دید چه چیزی اراده شده است. پس در واقع این حرفی که آخوند ره می زند برای اجماع خوب است اما به درد ما نحن فیه نمی خورد.

سوال: پس نباید در سیره شک کرد و سیره شک بردار نیست و حال آن که بالوجدان در سیره شک می کنیم.

جواب: بلکه در سیره شک نباید شک کرد و سیره شک بردار نیست. ایشان مدعی عدم وجدان این مطلب است، اگر این مطلب را بندازید می شود عدم وجدان.

استاد: این حرف نا درست است سر آن این است که - این مطلب را چند مرتبه ما ذکر کردیم - مثلاً می گویند: «معنای عرفی حجت است». شنیدم مرحوم امام می فرمود: «باید از بقال سر محل پرسید»، البته من بعید می دانم این حرف ایشان باشد چرا که این حرف اصلاً میزان علمی ندارد. این یعنی چه که باید از بقال سر محل پرسید؟! اگر این گونه باشد، مرجع همیشه باید در کوچه و

بازار گشت بزند. خلاصه کسی - به قول آقای صیدی - منکر این مطلب نیست که می گویند ما در ظهور این لفظ شک داریم. اجمال نص را آقای صدر تا به امروز کسی منکر شده؟! کسی هست که بگوید ما اجمال نص نداریم؟! خب این اجمال نص همان ظهور است یعنی نمی دانیم ظهور این لفظ چیست. این همه مثال می زنند که مثلاً صعيد مطلق وجه الارض است یا خصوص تراب است، آن وقت شما می گوید: یعنی چه که نمی دانی، خب بین چه چیزی هست.

عرض کردیم در سیره عقلاء، آن چیزی که حجت هست، سیره عامه مردم است. ظهور یعنی آن چیزی که نوع مردم می فهمند و آن حجت است منتهی من از کجا احراز کنم که نوع مردم چه چیزی می فهمند؟ فهم آدم همیشه قرینه و اماره است بر فهم نوع مردم، خب آقای صدر این عیناً شد مثل اجماع، شما در اجماع گفتید «ما چه می دانیم مجمعین چه چیزی را اراده کرده اند لذا به قدر متیقن اخذ می کنیم» خب این جا هم می گوئیم: «ما چه می دانیم سیره عامه مردم چیست و چه چیزی می فهمند». ان قلت: مگر فهم خودت اماره نیست، خب به فهم خودت مراجعه کن.

قلت: همان طور که در اجماع می گوئید: «من تفحص کردم و دیدم کلام مجمعین مجمل است» در این جا می گوئیم: «به ارتکاز خودم رجوع کردم اما نمی فهم که عمل عامه ی مردم چیست یا از این لفظ چه چیزی می فهمند». آقای صدر فکر نمی کنم این حرفی که شما زدید اصلاً قابل گفتن باشد. این حرف از قدیم الایام بوده و دلیل فنی آن این مطلبی بود که عرض کردیم. اما اینکه می گویند باید دید عرف چه می گوید بدین معنی نیست که برو در کوچه و بازار. به قول مرحوم شیخنا الاستاذ و آقای خوئی ره و نجفی ها: سر این کلام این است که فهم انسان، بر فهم نوع مردم اماره است. سیره انسان بر سیره عقلاء اماره است. مجتهد با فهم عرفی خود روایت را معنی می کند. اگر کسی بگوید: «فهم عرفی مجتهد به خاطر اینکه در مطالب اصولی و فقهی و ... ممحض شده، اعوجاج پیدا کرده است.» می گوئیم: اولاً اگر فهم فکری او اعوجاج پیدا کرده باشد باید وقتی مرجع صحبت می کنند یک مترجمی داشته باشد چرا که فکر او خراب و آشفته است. این که درست نیست. آنچه درست هست این است که مجتهد به فهم عرفی باید بیند که

فلان چیز چه می شود. خب مجتهد فکر می کند و نمی تواند بفهمد که عامه ی مردم چه می فهمند. سیره را درک نمی کند.

سوال: این که فرمودید، ارتکاز یعنی آن چه فقیه می فهمند در همه جا نیست لذا خود شما نقل می کردید که مرحوم آقای تبریزی می فرمود: اگر من نترسم فتوی می دادم که در وضو اگر یک مقدار شسته نشود اشکال ندارد در صورتی که فقها...

جواب: آن نه به ارتکاز. عرض کردیم آن حرف آقای تبریزی ره درست نیست. آن در واقع از این جهت است که در تمام فرمایشات ائمه معصومین علیهم السلام و در تمام این ۲۵۰ سال یک مورد نقل نشده که کسی سوال کرده باشد که من وضو گرفتم بعد یک مانعی در دستم دیدم آیا نمازم را اعاده کنم یا نه؟ و از طرفی جای سوال است که مطلب به این واضحی را چرا فقها نفهمیدن. در طول تاریخ تمام فقها فتوی داده اند که اگر به اندازه سر سوزنی آب به ظاهر نرسد وضو باطل است والا آن حرفی که مرحوم آقای تبریزی می زدند درست نیست.

(یک جمله عرض کنم و آن این است که کبریات اصولی پانزده یا بیست درصد اصول است هشتاد درصد اصول تطبیقات این کبریات است. چه بسا ممکن است خود شیخ ره، آخوند ره، آقای خوئی ره و دیگران که این کبری را ابداع کرده اند و آن را فهمیدن، در مقام تطبیق غفلت کنند لذا اعلم کسی هست که در مقام تطبیق غفلت کمتری داشته باشد والا آخوند ره به احتمال نود و نه درصد در کبریات اصولی از مرحوم آقا سید کاظم یزدی اقوی بوده اما در تطبیق، همین آخوند ره شاید از مرحوم سید کمتر باشد. تطبیق ها مهم است. این غفلت در تطبیق از غیر معصوم مسلم است منتهی بستگی دارد که تعداد آن چقدر است.)

مطلب دوم: جناب آخوند ره این مطلبی که ادعاء می کنید و می فرمایید: «ظواهر در جایی که شک در مراد مولی باشد حجت است اما در جایی شک در اثبات لغت باشد یا در اثبات عدم استخدام باشد یا در اثبات تخصص باشد حجت نیست» صحیح نیست. عقلاء اصول تبعیدی ندارند بلکه کارهای آنان بر اساس وجوه عقلانی است. این گونه نیست که بی دلیل گفته باشد از راست

برود و از چپ برگردد. خب چرا عقلاء در شك در مراد، ظواهر را حجت می دانند اما در شك در کیفیت استناد و لغت ظواهر را حجت نمی دانند؟ آقای صدر می فرماید: اینکه ظهور حجت است دو رکن دارد. الف: این مثلا هشتاد در صد کاشف از واقع است و واقع را ارائه می کند. ب: به خاطر اینکه کسی بازی در نیاورد و مثلا نگوید این خبر به نظر من هشتاد و پنج در صد مطابق واقع بود یا دیگری نگوید این خبر به نظرم هشتاد و پنج در صد مطابق واقع نبود و برای خود حجت تراشی نکند.... لا يقال: خداوند سبحان می داند که چه کسی بازی در می آورد. لانه يقال: بله او می داند اما بناء ایشان بر این نیست که به علم خود مؤاخذه کند. اگر خداوند سبحان می خواست به علم خود مؤاخذه کند دیگر ارسال رسول و انزال کتب لغو بود زیرا می فرماید ما رسول را فرستادیم «لِيَلْأَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» بل لله الحجة. خداوند سبحان می داند که اگر به جای ۱۲۴ هزار پیغمبر، یک میلیون پیغمبر هم بفرسد باز گوش نمی دهند. خب وقتی این را می داند دیگر عبد حجتی ندارد اما در عین حال خداوند سبحان این کار نمی کند و به علم خود اخذ نمی کند. خداوند سبحان در محاکم عقلانی اتمام حجت می کند و بعد به آن اخذ می کند.

خب اگر بفرمایید: هر ظهوری که هشتاد و پنج در صد مصادف با واقع بود حجت است، به مشکل بر می خوریم و هر روزی یک چیزی در می آمد لذا به خاطر اینکه قانونمند باشد می فرماید: خبر ثقة باید ثقة باشد و این نکته موضوعیت دارد و طریقت ندارد یعنی اگر همان هشتاد و پنج در صد که در خبر ثقة هست در شهرت باشد باز حجت نیست زیرا غیر از آن ارائه واقع و کاشفیت از واقع باید یک نکته نفسی و موضوعی نیز داشته باشد و آن خبر ثقة است.

در ما نحن فيه می فرماید: «این ظواهر در شك در مراد حجت است و در شك در استناد حجت نیست» و این درست است زیرا آن قوت احتمال و آن کاشفیتی که در این ظهور، برای اثبات مراد متکلم هست برای اثبات کیفیت اراده نیست چون بر اساس استدلال منطقی استقراء [همان طور که عرض کردیم آقای صدر یک کتابی به نام الأسس المنطقية للاستقراء دارند. شنیدم برخی می

گویند آقای خوئی ره فرموده: «تا به حال کتابی را مطالعه نکرده ام که آن را نفهمیده باشم غیر از همین کتاب الأسس المنطقية للاستقراء». استاد: این حرف یا دروغ است (و هو الحق) یا معنایش این است که آقای خوئی ره نه تنها مجتهد نبوده حتی آشنا با مبانی هم نبوده چون ما همین کتاب را بیست سال پیش مطالعه کردیم و فهمیدیم، آن وقت آقای خوئی ره متوجه نشده باشند؟! این مثل این می ماند که می گویند: صد سال دیگر حوزه می فهمد که در تفسیر المیزان چه چیزی نوشته شده است. خب کجای این کتاب این گونه است. یک خط از المیزان را بیاورید که امروز حوزه آن را متوجه نمی شود و صد سال دیگر متوجه می شود. این غلوها چیست. اینها هم وهن بر المیزان است و هم وهن حوزه است و هم وهن بر آقای صدر. کلام معصوم و حجت خدا علیهم السلام فقط استثناء است. در هر عصری نابغه وجود دارد، این غلط است که بگوییم مانند علامه حلی ره دیگر نخواهد آمد، بله مثل برکت عمر ایشان ممکن است دیگر نیاید اما نبوغ و... خیر. آن قدر آدم هایی در طول تاریخ آمده اند، هستند و در آینده خواهند آمد که از علامه ره برتر باشند. اینها در واقع به نظر من جسارت به معصوم علیه السلام است [خب ایشان می فرماید: شما استعمالات را نگاه کنید، از هر سه استعمال، دو استعمال در معنای حقیقی است، مراد از آن، معنای حقیقی است مخصوصاً اگر بدون قرینه باشد. یک جمله ای آقای صدر دارد که من خیال می کنم که این جمله در کلام آقای صدر بین صدر و ذیل تعارض انداخته است. تا به حال اگر کسی از ما سوال می پرسید می گفتیم که غالب استعمالات بدون قرینه در معنای حقیقی است اما آقای صدر می گوید: نه، غالب استعمالات - حتی با قرینه - باز در معنای حقیقی است چرا که آقای صدر بعد می فرماید «خصوصاً» و این بدین معناست که اگر بدون قرینه باشد بهتر است. خب این بر اساس حساب احتمالات دو سوم است. حال می آییم در اثبات لغت، در اثبات لغت جناب سید مرتضی ره [این مطلب را باید حوزه علمیه بفرماید «انا لله و انا إليه راجعون»، آن تدین سابق، آن تعصب سابق و دفاع از مذهب دیگر نیست. معمولاً امروز ما طلب ها و فضلاء و علما - بالاخر داخل یکی از سه قسم هستیم - مستأکل لعلمه هستیم. علم را برای دنیای خودمان می خواهیم به خاطر این است که

هر کسی یک مزخرفی می گوید و بعد یک عده رجّاله هم از او دفاع می کنند [آن طرف دیگر را می فرماید.

وقتی آیه شریفه می فرماید: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» صعيد در آیه، در تراب استعمال شده یا مراد خداوند سبحان تراب است. آیا می توانیم بگوییم صعيد برای تراب وضع شده است و معنای لغوی آن تراب است؟ این را می توانیم بگوییم؟ آقای صدر می گوید: حساب احتمالات آن یک سوم است زیرا این گونه نیست که اکثر استعمالات در معنای حقیقی باشد و در معنای مجازی نباشد چرا که معانی بیشتر از الفاظ هستند مثلاً یک میلیون لفظ داریم و سه میلیون معنی و این بدین معناست که حداقل اگر یک لفظی در یک معنای حقیقی استعمال شده باشد، همان لفظ در دو معنای مجازی استعمال شده است. خب اگر شارع، سیره عقلاء را حجت قرار داده باشد، ظواهر را در اثبات مراد حجت قرار باشد به خاطر این که است احتمال، اقوی است. بنابر حساب احتمالات مصادفت آن با واقع دو سوم و هفتاد درصد است اما وقتی در اثبات کیفیت لغت می آید سی در صد می شود، لذا می فرماید: ما آن جا را حجت می دانیم و اینجا را حجت نمی دانیم چرا که ما باید در مسئله حجیت، کاشفیت از واقع را لحاظ کنیم. خب این یک نکته.

نکته دوم این است که عقلاء غیر از آن ارائه واقع و مصادفت با وقع و کاشفیت از واقع یک نکته نفسی و موضوعی نیز در حجیت قائلند و آن در اینجا ظهور است. در جایی که شک در مراد داریم ظهور محرز است ولی در مطابقت آن با واقع شک داریم اما در جایی که لغت را می خواهیم اثبات کنیم اصلاً ظهور محرز نیست تا بعد بخواهیم بگوییم این ظهور حجت است.

بعد آقای صدر برای این مطلب دو تقریب بیان می کند. البته خود ایشان می فرماید: «این دو به یک تقریب بر می گردند» [روحیه ایشان این گونه است که تکثیر ادله نماید و این باعث می شود که انسان عقب بماند. چه بسا ممکن است که طلبه باید هشتاد در صد وقت خود را بگذارد تا بفهمد فرق این دلیل با آن دلیل در چیست و حال آنکه اگر آن ادله را یکی بیان می کرد اتقان مطلب بهتر رخ می داد. ما چه داعی ای داریم که مثلاً بگوییم چهار دلیل است. این نقص در

مباحث علمی است. بله یک وقت ادله واقعا متعدد است اما یک وقت این گونه نیست بلکه مطلب را چپه کردن است. در این جا خود آقای صدر تصریح دارند که یک دلیل است. [آن دو تقریب این است که:

بیان اول: ما به چه دلیل می خواهیم حجیت ظواهر را اثبات کنیم. این حجیت ظواهر به چه درد ما می خورد؟ ایشان می فرماید: ما می دانیم که ما خبره المتکلم مطابق واقع است زیرا که معصوم است و اشتباه نمی کند و دروغ نمی گوید یا یقین داریم که خبر او مطابق واقع است یا می دانیم این شخص ثقة هست و شارع فرموده هر چه ثقة گفت بگو مطابق واقع است یا این شخص اقرار کرده و شارع فرموده هر کسی به هر چیزی قرار کرد به آن اخذ کن. خب اگر ظواهر را حجت ندانیم مثلا زراره می گوید: «قال الصادق علیه السلام من شک بین الثلاث و الاربع فلیین علی الاربع». آن گاه مثلا به شخصی می گوئیم: چرا نشسته ای مگر زراره را قبول نداری؟! مگر زراره دروغ می گوید؟! ما خبره الثقة؟! اگر ظواهر حجت نباشد «ما خبره» چه چیزی هست؟ ما در واقع به وسیله حجیت ظواهر صغرای ما خبره المعصوم علیه السلام، صغرای ما خبره الثقة، صغرای ما اقرّ به الشخص را احراز می کنیم و الا اگر این ظواهر حجت نباشد لو فرض که تمام احادیث و سائل شیعه متواتر باشند خب ما باید چه کار کنیم؟! پس سر اینکه این ظواهر حجتند این است که ما صغرای کبرای ما خبره الثقة و ... را احراز کنیم. وللكلام تتمه ان شاء الله فردا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين